

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010804**

**موضوع**: تمکن از تصرف /شرایط مال زکوی /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## معنای غلوّ

در جلسه گذشته عبارتی از مرحوم صاحب قاموس الرجال نقل شد. ایشان شواهدی را اقامه کردند که غلوّ نزد قدما به معنای ترک عبادات اتّکالا علی الولایه است. یکی از این شواهد داستان محمد بن اورمه است که متهم به غلو شده و اشعری ها عده ای را برای قتل او می فرستند و می بینند که دائم مشغول به نماز است و از اعتقاد به غالی بودن او دست می کشند. ایشان شواهد دیگری را نیز بیان کرده است.

### مراتب مطرح شده از غلوّ در روایات

بیان شد: غلوّ جریان مشخّصی نیست و نحله های مختلف داشته است. برخی از نحله ها در زمان ائمه علیهم السلام بودند و ائمه علیهم السلام آنها را در روایات مختلف نهی کردند که به برخی از این نحله ها که در روایات از آنها نهی شده، اشاره می شود:

* برخی از غلات قائل به خدا بودن ائمه علیهم السلام هستند.
* برخی از غلات قائل به نبی بودن ائمه علیهم السلام هستند.
* برخی از غلات علم غیب را به ائمه علیهم السلام نسبت دادند.
* برخی از غلات قائل بودند که نماز خواندن لازم نیست.

احتمالاً روایاتی که صلاه و صیام را رجل معنا کردند و شرور را رجل معنا کردند به این معنا نیست که باطن صلاه و مانند آن ولایت و تبرّی است. بلکه این غلات قائل بودند که ظاهر و باطن صلات، این است و حضرات علیهم السلام این کلام را ردّ کردند.[[1]](#footnote-1) در روایتی در مقام ردّ کلام غلات آمده است: «ان الله لا یخاطب خلقه بما لا یعرفون» در برخی از روایات تصریح شده که معنای نماز رجل است و مراد از آن عدد و رکعات نیست. در این روایات، کلام غلات تخطئه شده است.

در عبارتی ذیل رقم 588 رجال کشی از یحیی بن عبید الحمید حمانی نقل کرده است که عده ای از اصحاب امام صادق علیه السلام مطالب غالیانه به خدا نسبت می دهند از جمله:

ذكروا أن جعفرا حدثهم أن معرفة الإمام تكفي من الصوم و الصلاة[[2]](#footnote-2)

* برخی از غالیان قائل به دو خدا بودند، خدای در آسمان و خدای در زمین و اهل بیت علیهم السلام خدای روی زمین هستند. ذیل همین رقم در رجال کشی وارد شده است:

و أن إله السماء و إله الأرض الإمام فجعلوا لله شريكا

ظاهرا عبارت محرّف است و باید اینگونه باشد:

و أن الله إله السماء و إله الأرض الإمام فجعلوا لله شريكا

این غلات، آیه قرآن « وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ»[[3]](#footnote-3) را به این معنا گرفتند که اله آسمان و اله زمین متفاوت است که الله خدای آسمان است و امام علیه السلام امام روی زمین است.

شکی در این نیست که غالی به این معنای حادّ که ائمه علیهم السلام آنها را مذمّت کردند و بسیار شدید با آنها مقابله کردند، وجود داشتند و بسیاری از روایات مرتبط با مذمّت غلات، درباره این گروه است.

### معنای غلوّ در کلام رجالی ها

#### معنای اول: اراده ترک عبادت از غلوّ در ترجمه محمد بن اورمه

تا اینجا درباره معنای غلوّ در روایات صحبت شد. اما هیچ شاهدی وجود ندارد که تعابیر موجود در کتب رجال نیز به این معنا باشد. هر چند درباره محمد بن اورمه اعتقاد تند غالیانه مطرح بوده اما از آن استفاده نمی شود که غلوّ منحصر در این جریان باشد. به عبارتی دیگر، اتهامی که درباره محمد بن اورمه گفته شده این است که قائل به مراحل بالای غلوّ است و پس از مشاهده انجام دادن عبادات توسط او، روشن شده که مراحل بالای غلوّ را ندارد و اتّهام دیگری به او متوجه نبوده است. اما این دلیل نمی شود که غلوّ در تمام عبارات رجالی ها ناظر به این مرحله حادّ باشد.

#### اراده معانی دیگر از غلوّ در ترجمه راویان دیگر

در ترجمه حسین بن عبید الله در رجال کشی رقم 990 آمده است:

إن الحسين بن عبيد الله القمي أخرج من قم في وقت كانوا يخرجون منها من اتهموه بالغلو[[4]](#footnote-4)

گروه هایی از قم به اتهام غلو خارج شدند مانند سهل بن زیاد، محمد بن علی ابو سمینه، احمد بن محمد بن خالد برقی و حسین بن عبید الله قمی. این افراد در کتب رجال تصریح شده است و بنده در یکی از مقالات به قرائنی افراد دیگری را اضافه کردم. هیچ شاهدی وجود ندارد که این راویان که به اتهام غلو از قم اخراج شدند، نماز نمی خواندند و حتی روایات امثال سهل بن زیاد درباره نماز و روزه و عبادات، سرتاسر فقه ما را پر کرده است. آیا می توان این افراد را از کسانی دانست که اهل نماز نبودند؟

اتهامی که درباره محمد بن اورمه بوده باعث شده که او را کافر و مرتدّ و واجب القتل بدانند. اما در عده ای دیگر، غلوّ در مرتبه ای بوده که مستحق قتل نبودند اما به نظر اهل قم، باید از شهر تبعید می شدند. پس غلوّ جرم مشخّصی نبوده که مجازات مشخص داشته باشد. در برخی از مراحل، مرتد تلقی شده و محکوم به قتل می شدند و در برخی از مراحل، محکوم به تبعید می شدند. در برخی از روایات وارد شده که افرادی مانند فارس بن حاتم که در مراحل بالای غلوّ هستند، مهدور الدم هستند.[[5]](#footnote-5)

اما هیچ دلیلی ندارد که تمام افراد متهم به غلو در این مراحل بالا باشند.

اگر در کلمات رجالی ها ثابت شود که غالی به معنای مراحل بالای غلو است، این مطلب از او پذیرفته می شود و صحیح است. اما در مواردی که ثابت نشود غلوّ به معنای مراحل بالای غلو است، نمی توان آن را به معنای این مراحل تفسیر کرد زیرا روشن نیست غلوّ در کلام رجالی ها در تمام موارد به معنای مراحل بالا به کار رفته باشد.

معروف ترین غالی که در رجال کشی روایات مربوط به غلو ذیل ترجمه او وارد شده، ابو الخطاب است. روشن نیست ابو الخطاب ترک صلاه می کرده است. هر چند از برخی نقل ها استفاده می شود که ترک صلاه می کرده مانند رجال کشی؛ رقم 554 ولی در برخی از عبارات دیگر این است که ابو الخطاب به اصحابش دستور داده که نماز مغرب را دیر بخوانند. خطابیه نماز مغرب را با فاصله و تقریبا در زمان اقامه نماز عشاء توسط اهل سنت، می خواندند. این روایات با تعابیری مانند «حتی تستبین النجوم»[[6]](#footnote-6) «حتی تشتبک النجوم»[[7]](#footnote-7) «حتی تظهر کوکب یقال له الخندقانی»[[8]](#footnote-8) وارد شده است که وجه اشتراک این تعابیر «اؤخّر المغرب» است. در روایت وارد شده است:

عَنْ أَبِي أُسَامَةَ الشَّحَّامِ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ حَتَّى تَسْتَبِينَ النُّجُومُ قَالَ فَقَالَ خَطَّابِيَّةٌ...[[9]](#footnote-9)

پس خطابیه نماز را در وقتی که امام علیه السلام دستور داده نمی خواندند و با تأخیر می خواندند نه آنکه نماز نمی خواندند. در نتیجه حتی نسبت به ابو الخطاب و خطابیه که به طور مسلّم از غلات هستند نمی توان این گونه تعبیر کرد که اعتمادا علی معرفه الامام نماز را ترک می کردند. هر چند در برخی از نقلیات این مطلب وارد شده اما روشن نیست که غلوّ درباره آنها به معنای ترک صلاه باشد.

به هر حال، به نظر می رسد غلوّ مراتبی دارد و برخی از مراتب آن کفر و زندقه و الحاد است و برخی از مراتب آن در این حدّ نیست.

## متحّد نبودن معنای «تخلیط» با «غلوّ» در کلام رجالی ها

اگر به فرض، غلوّ در کلام رجالی ها به معنای مراتب بالای غلوّ باشد، در واژه «تخلیط» و «فساد العقیده» و «فساد المذهب» هیچ وجهی ندارد که برای آنها محدوده مشخّص قرار دهیم.

## اجتهادی بودن انتساب راوی به «تخلیط» و «فساد عقیده»

عقیقی سدیر را «مخلّط» دانسته است. این تعبیر عقیقی مبتلا به سه اشکال است:

1. پیش از این بیان شد: وثاقت عقیقی ثابت نشده و خودش متهم به «مخلّط» بودن است و بیان شده: «فی حدیث العقیقی مناکیر»
2. از سویی دیگر، ثابت نیست عقیقی درباره سدیر صیرفی این مطلب را گفته باشد و مرحوم صاحب قاموس الرجال قائل است که عقیقی این تعبیر را درباره سلمه بن الخطاب البراوستانی گفته است.
3. علاوه بر این مطالب، «مخلّط» مطلب کاملا اجتهادی و استنباطی است. اگر مشابه آن را استنباط کنیم و عقیده داشته باشیم که راوی منحرف و کذّاب است، به آن عمل می شود اما به مجرّد قولی رجالی ها نمی توان شخص را ضعیف دانست.

یکی از استثنائات ابن ولید از نوادر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، عنوان «تخلیط» است و بیان شده: «الا ما کان فیها من تخلیط» با مطالب بیان شده روشن می شود این استثناء حجیت ندارد هر چند در نظر ما، مستثنی منه حجّت است. تمام مواردی که منشأ تضعیف «تخلیط» باشد نیز به همین صورت است و حجّیت ندارد.

البته ما در دایره وسیع تر قائل هستیم که در تمام تضعیفات رجالی ها زمینه وابستگی به مباحث اجتهادی و استنباطی وجود دارد و ادله حجیت خبر واحد، شامل تضعیفات رجالی ها نمی شود. زیرا علم اجمالی به اجتهادی بودن برخی از تضعیفات داریم و همین علم اجمالی مانع اخذ به شهادات مرتبط با تضعیف است. بیانات دیگری نیز در این باره ارائه شده که وارد بحث از آنها نمی شویم. حتی اگر در دایره وسیع قائل به عدم حجیت تضعیفات نشویم، درباره «مخلّط» این مطلب واضح تر است. آیت الله والد درباره ابن غضائری این مطلب را می فرمود که ابن غضائری بر اساس متن شناسی تضعیف می کرده و کتاب موجود به نام ابن غضائری از هر کسی باشد، نشانگر محقّق بودن نویسنده است که از جهت آگاهی به دقائق رجال از نجاشی نیز قوی تر است اما چون اساس تضعیفات آن بر اساس متن شناسی و استنباطی است، تضعیفات آن اعتبار ندارد هر چند مطالب دیگر آن درباره کنی و القاب و نسب اشخاص، قابل پذیرش است و حتی در این جهات از نجاشی که اقوی الرجالیین است، قوی تر است.

آیت الله والد این مطلب را درباره تضعیفات ابن غضائری بیان کردند اما به نظر ما این مطلب تعمیم دارد و شامل تمام کتب رجالی می شود. حتی اگر در دایره گسترده قائل به عدم حجیت قول رجالی ها نشویم در دایره خاصی مانند بحث تخلیط، باید قائل به عدم اعتبار قولی رجالی ها بشویم.[[10]](#footnote-10)

سوال: توثیقات مبتنی بر متن شناسی و اجتهاد نیست؟

پاسخ: شاهدی بر این نداریم که در توثیقات استنباط دخیل باشد.

سوال: اگر کسی به خاطر غلوّ تضعیف شده باشد و بدانیم که مراتب اعلای غلوّ را داشته باشد، چرا روایات غیر مرتبط به اعتقاد او مانند روایت مرتبط به جزئیات صلات، کنار گذاشته می شود؟

پاسخ: با فرض وجود مراتب بالای غلوّ در راوی، این شخص کافر است و شرط قبول خبر واحد اسلام شخص است. بله اگر به جهت نبود داعی بر کذب، اطمینان به صدق داشته باشیم، اطمینان حجّت ذاتی یا لااقل عقلایی است و قول هر کسی که موجب اطمینان شود، معتبر است. بحث در جایی است که اطمینان به صدق نداریم.

## معنای واژه «مختلط»

برای تکمیل بحث، به معنای «مختلط» و «مختلط الامر» اشاره می شود. البته نحوه تلفّظ «مختلِط الامر» به صیغه اسم فاعل یا «مختلَط الامر» به صیغه اسم مفعول نیازمند مراجعه به کتب لغت است.

### معنای اول: اتحاد معنایی با «مخلّط» در برخی از موارد

برخی از موارد استعمال «مختلط» ظاهرا به همین معنای «مخلّط» است. در ترجمه عبد الرحمن بن کثیر وارد شده است:

كان ضعيفا غمز أصحابنا عليه و قالوا: كان يضع الحديث. ... و كتاب الأظلة كتاب فاسد مختلط[[11]](#footnote-11)

«اظله» اموری مانند اشباه است که غالیان آن را مطرح می کردند. پس «مختلط» به قرینه «الاظله» به معنای غلوّ است.

به احتمال زیاد «مختلط» در ترجمه جابر بن یزید جعفی نیز به همین معنا باشد. در ترجمه جابر بن یزید آمده است:

روى عنه جماعة غمز فيهم و ضعفوا منهم : عمرو بن شمر و مفضل بن صالح و منخل بن جميل و يوسف بن يعقوب. و كان في نفسه مختلطا و كان شيخنا أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان رحمه الله ينشدنا أشعارا كثيرة في معناه تدل على الاختلاط ليس هذا موضعا لذكرها و قل ما يورد عنه شي‏ء في الحلال و الحرام‏[[12]](#footnote-12)

اما دلیلی نداریم که «مختلط» در همه جا به همین معنا باشد.

### احتمال دوم: وحدت معنایی با «یروی عن الضعفاء»

مرحوم آقای خویی «مختلط» را به کسی معنا کرده که «یروی عن الضعفاء». اشکال شده که روایت از ضعفاء اختلاط نیست و همه راویان از راوی ضعیف روایت می کنند. «یروی عن الضعفاء» اگر به معنای کسی باشد که اکثار روایت از ضعفاء می کند، بر خلاف متعارف راویان است و «مختلط» می تواند به این معنا باشد. البته دلیل قاطعی نداریم که «مختلط» به این معنا باشد و آقای خویی نیز دلیلی اقامه نکرده است.

### احتمال سوم: وحدت معنایی با «یعرف و ینکر»

کلمه «مختلط» گاهی در مواردی به کار می رود که در کنار آن «یعرف منه و ینکر» به کار رفته است. برخی عطف «یعرف و ینکر» را دلیل بر آن دانستند که «مختلط» به معنای «یعرف و ینکر» است. به این معنا که برخی از احادیث او خوب است و برخی دیگر بد است. اما شاهدی نداریم که «مختلط» به این معنا باشد چنانچه شاهدی وجود ندارد که به این معنا نباشد. در رجال نجاشی در ترجمه اسماعیل بن علی بن علی بن رزین برادر زاده دعبل دارد: و كان مختلطا يعرف منه و ينكر[[13]](#footnote-13)

برخی این را شاهد قرار دادند که «یعرف منه و ینکر» عطف تفسیر بر «مختلطا» است. اما هیچ دلیلی بر عطف تفسیر بودن نداریم چنانچه دلیلی بر عدم آن نداریم و ممکن است معنای «مختلط» و «یعرف منه و ینکر» به یک معنا باشد.

در فهرست در ترجمه اسماعیل بن علی بن علی آمده است:

و كان مختلط الأمر في الحديث يعرف منه و ينكر[[14]](#footnote-14)

ابن غضائری در ترجمه ابراهیم بن اسحاق احمری می نویسد:

في حديثه ضعف و في مذهبه ارتفاع و يروي الصحيح و السقيم و أمره مختلط[[15]](#footnote-15)

شاید ابن غضائری همین «یروی الصحیح و السقیم» را با «امره مختلط» توضیح داده باشد.

در ترجمه خلف بن ابی الحماد وارد شده است:

أمره مختلط . يعرف حديثه تارة و ينكر أخرى و يجوز أن يخرج شاهدا[[16]](#footnote-16)

پس احتمال دارد که «مختلط» به معنای کسی باشد که روایت صحیح و سقیم دارد.

#### معنای «یعرف و ینکر»

##### احتمال اول: تردید در وثاقت راوی

برخی بیان کردند که مقصود از عبارت «مختلط» این است که نقل روایت صحیح و سقیم باعث می شود که در وثاقت راوی تردید حاصل شود. پس نقل روایات خوب و روایات بد منشأ تردید در وثاقت راوی شده است و «مختلط الامر» را «مردّد الوثاقه» معنا کرده اند.

##### احتمال دوم: تردید در صحت مذهب راوی

اما معلوم نیست مراد از «مختلط» حتی اگر به معنای «یعرف و ینکر» به این معنا باشد و ممکن است تردید در صحت مذهب حاصل شده باشد به این معنا که با وجود روایات خوب و بد، در مذهب او تردید حاصل می شود و در مجموع عالم رجالی نتوانسته به نتیجه برسد که آیا راوی فاسد المذهب است یا فاسد المذهب نیست؟

### عدم اعتبار شهادت به «مختلط» بودن راوی

احتمال اراده تردید در فساد مذهب از «مختلط» باعث می شود دیگر این شهادت قابل اعتماد نباشد زیرا احتمال دارد که این شهادت حدسی و اجتهادی باشد و همین در عدم اعتبار کفایت می کند. اگر «مختلط الامر» به معنای «غیر ثابت الوثاقه» باشد نیز قابل اعتماد نیست زیرا «غیر ثابت الوثاقه» از متن شناسی حاصل شده و منشأ شک در وثاقت، وجود روایات خوب و بد در نقلیات راوی است.

«مخلِّط» به «فاسد المذهب» معنا شد در حالی که احتمال دارد «مختلط» به معنای «مردّد الفساد فی المذهب» باشد. «فی حدیثه ضعف و فی مذهبه ارتفاع» نیز بیان می کند که فی الجمله راوی عقیده انحرافی دارد و فی الجمله در حدیث او ضعف وجود دارد اما معلوم نیست برآیند کلی درباره راوی، ضعف و فساد مذهب باشد. پس بین «مخلِّط» و «مختلط» تفاوت وجود دارد. در یکی از تعابیر آمده بود:

يعرف حديثه و ينكر و أكثر تخليطه فيما يرويه عن جابر.[[17]](#footnote-17)

«اکثر تخلیطه» تفسیر «ینکر» است نه تفسیر «یعرف و ینکر» در حالی که «مختلط» می تواند به معنای مجموع «یعرف و ینکر» باشد.

ممکن است مفاد «مختلط» عبارتی باشد که مرحوم نجاشی در ترجمه صالح بن ابی حماد دارد:

و كان أمره ملبسا (ملتبسا) يعرف و ينكر[[18]](#footnote-18)

نجاشی در ترجمه محمد بن حسّان رازی می نویسد:

محمد بن حسان الرازي أبو عبد الله الزينبي يعرف و ينكر بين بين يروي عن الضعفاء كثيرا[[19]](#footnote-19)

«یعرف و ینکر» حالت بینابینی است. در برخی از تعابیر آمده است:

لم يكن في الحديث بذاك يعرف منه و ينكر[[20]](#footnote-20)

### عدم اعتبار شهادت به «یعرف و ینکر»

«یعرف و ینکر» نیز کاملا بر اساس متن شناسی است و حجیتی ندارد. آدرس مواردی که «یعرف و ینکر» در آنها وارد شده به این صورت است: رجال نجاشی، ص: 77 رقم 182 که همان شرح حال در فهرست شیخ؛ ص 55 رقم 67 وارد شده است. رجال نجاشی؛ ص: 83 رقم 199 و ص 109 رقم 277 و ص 178 رقم 268 و ص: 236 رقم 634 و ص 210 رقم 740 و ص 338 رقم 903. رجال ابن غضائری؛ ص 37 رقم 3 و ص: 66 رقم 63 و ص: 73 رقم 77 و ص 43 رقم 18 و ص 47 رقم 26 و ص 49 رقم 19 و ص 93 رقم 132 و ص 94 رقم 135 و در ترجمه معلّی بن محمد بصری نیز این تعبیر وارد شده است. در رجال ابن غضائری وارد شده است:

حديثه غير نقي يروي الصحيح و السقيم) و أمره ملتبس و يخرج شاهدا[[21]](#footnote-21)

شهادت به عدم اثبات وثاقت یا عدم اثبات صحت مذهب یا بین بین بودن، حجیت تعبدی ندارند زیرا این امور، امور استنباطی و اجتهادی هستند و در امور استنباطی و اجتهادی به دلیل خطای زیادی که واقع می شود، قول ائمه رجال حجیّت تعبّدی ندارد. این مطلب مبتنی بر پذیرش حجیت تعبّدی برای قول ائمه رجال است که خود آن محلّ بحث است.

* اگر به فرض برای قول ائمه رجال، حجیت تعبّدی قائل باشیم، شهادت در این امور حجیت تعبّدی ندارد.
* اگر برای قول ائمه رجال حجیت تعبّدی قائل نباشیم و قائل باشیم قول ائمه رجال مقدمه برای حجیت از باب قول اهل خبره است، قول اهل خبره در اموری که اختلاف انظار است، حجیت ندارد.
* اگر قائل باشیم که قول ائمه رجال مقدمه برای ایجاد وثوق است و موضوع اعتبار وثوق به قول است، در این امور که بر اساس متن شناسی است وثوق حاصل نمی شود مگر آنکه قرائن خارجی به آن ضمیمه شود.

در نتیجه، هیچ یک از این تعابیر مطابق مبانی مختلف در علت اعتبار قول ائمه رجال، اعتبار ندارد. بنابراین سدیر صیرفی از این جهت مشکلی ندارد حتی اگر عقیقی او را مخلّط گفته باشد.

این نکته نیازمند ضمیمه است که سدیر صیرفی روایتی دارد که در آن از امام علیه السلام در نفی غلو به معنای الوهیّت ائمه علیهم السلام سوال کرده است. ذیل ترجمه ابوالخطاب در رجال کشی وارد شده است:

عن حنان بن سدير عن أبيه قال قلت لأبي عبد الله (ع) إن قوما يزعمون أنكم آلهة يتلون علينا بذلك قرآنا يا أيها الرسل كلوا من الطيبات و اعملوا صالحا إني بما تعملون عليم. قال: يا سدير سمعي و بصري و شعري و بشري و لحمي و دمي من هؤلاء براء برأ الله منهم و رسوله ما هؤلاء على ديني و دين آبائي و الله لا يجمعني و إياهم يوم القيامة إلا و هو عليهم ساخط قال قلت فما أنتم جعلت فداك؟ قال خزان علم الله و تراجمة وحي الله و نحن قوم معصومون أمر الله بطاعتنا و نهى عن معصيتنا نحن الحجة البالغة على من دون السماء و فوق الأرض ‏[[22]](#footnote-22)

امام علیه السلام می فرماید: علم الهی در نزد ماست و برای ترجمه وحی الهی باید به ما مراجعه کنید و ما معصوم نیز هستیم و اینگونه نیست که «قوم صالحون افترض الله بطاعتهم» باشیم.

این روایت، عبارت جالبی دارد که در سند آن محمد بن اورمه است که متهم به غلوّ در این حدّ شده است. سدیر نیز در سند واقع شده که متهم به تخلیط شده است.

خلاصه آنکه، در اعتبار و وثاقت سدیر صیرفی بحثی نیست.

1. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص291.](http://lib.eshia.ir/14015//291/)

   عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِلَى أَبِي الْخَطَّابِ: بَلَغَنِي أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنْ الزِّنَا رَجُلٌ وَ أَنَّ الْخَمْرَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الصَّلَاةَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الصِّيَامَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ رَجُلٌ، وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُ أَنَا أَصْلُ الْحَقِّ وَ فُرُوعُ الْحَقِّ طَاعَةُ اللَّهِ، وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ الشَّرِّ وَ فُرُوعُهُمُ الْفَوَاحِشُ، وَ كَيْفَ يُطَاعُ مَنْ لَا يُعْرَفُ وَ كَيْفَ يُعْرَفُ مَنْ لَا يُطَاعُ. [↑](#footnote-ref-1)
2. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص325.](http://lib.eshia.ir/14015//325/) [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره زخرف، آيه 84. [↑](#footnote-ref-3)
4. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص512.](http://lib.eshia.ir/14015//512/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص524.](http://lib.eshia.ir/14015//524/)

   أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ (ع) أَمَرَ بِقَتْلِ فَارِسِ بْنِ حَاتِمٍ الْقَزْوِينِيِّ وَ ضَمِنَ لِمَنْ قَتَلَهُ الْجَنَةَ، فَقَتَلَهُ جُنَيْدٌ، وَ كَانَ فَارِسٌ فَتَّاناً يَفْتِنُ النَّاسَ وَ يَدْعُو إِلَى الْبِدْعَةِ، فَخَرَجَ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع): هَذَا فَارِسٌ لَعَنَهُ اللَّهُ يَعْمَلُ مِنْ قِبَلِي فَتَّاناً دَاعِياً إِلَى الْبِدْعَةِ، وَ دَمُهُ هَدَرٌ لِكُلِّ مَنْ قَتَلَهُ، فَمَنْ هَذَا الَّذِي يُرِيحُنِي مِنْهُ وَ يَقْتُلُهُ! وَ أَنَا ضَامِنٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ. [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص28.](http://lib.eshia.ir/10083/2/28/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص33.](http://lib.eshia.ir/10083/2/33/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص228.](http://lib.eshia.ir/14015//228/)

   مقرّر: این تعبیر در روایات وارد نشده است اما در رجال کشی تعبیری شبیه به این تعبیر آمده است:

   »حَتَّى يَرَوْا كَوْكَبَ كَذَا يُقَالُ لَهُ الْقُنْدَانِيُّ» [↑](#footnote-ref-8)
9. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص28.](http://lib.eshia.ir/10083/2/28/) [↑](#footnote-ref-9)
10. سوال: اگر تضعیف راوی را به علت اجتهادی بودن تضعیف، کنار گذاشتیم و از طرف مقابل او را با اکثار و مانند آن توثیق کردیم، آیا به منفردات اعتقادی راوی اخذ می شود؟

    پاسخ: بحث منفردات، اهمیت ندارد و وارد بحث از آن نمی شویم. [↑](#footnote-ref-10)
11. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص234.](http://lib.eshia.ir/14028//234/) [↑](#footnote-ref-11)
12. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص128.](http://lib.eshia.ir/14028//128/) [↑](#footnote-ref-12)
13. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص32.](http://lib.eshia.ir/14028//32/) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الفهرست، شیخ طوسی، ج، ص32.](http://lib.eshia.ir/14010//32/) [↑](#footnote-ref-14)
15. ابن الغضائری؛ ج 1، ص: 39 [↑](#footnote-ref-15)
16. ابن الغضائری؛ ج 1، ص: 57 [↑](#footnote-ref-16)
17. خلاصه الاقوال؛ ص: 219 [↑](#footnote-ref-17)
18. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص198.](http://lib.eshia.ir/14028//198/) [↑](#footnote-ref-18)
19. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص338.](http://lib.eshia.ir/14028//338/) [↑](#footnote-ref-19)
20. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص236.](http://lib.eshia.ir/14028//236/) [↑](#footnote-ref-20)
21. ابن الغضائری؛ ج 1، ص: 50 [↑](#footnote-ref-21)
22. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص306.](http://lib.eshia.ir/14015/1/306/) [↑](#footnote-ref-22)